



از جهان‌خواهان

امتداد رئالیسم در جهان معاصر

مهدی فدایی مهرپانی

مهدی فدایی مهرپانی
 ارتباطی که بشر با جهان عینی دارد، همواره یکی از مهم‌ترین بسترهای مباحث فلسفی در میان فیلسوفان بوده است. این موضوع گاهی چنان پدید می‌گردد که انسان را از توجه به بسیاری از امور غافل کرده است و گاهی چنان پیچیده در نظر گرفته شده که آدمی را به وادی جنون کشانده است. شاید شک‌دگارتی به جهان خارج و اساساً خود انسان، گویاترین نمود دست و پنجه‌نوم کردن ذهنیت بشری با عینیت جهان خارج بوده است. کویتنی دگارتی فریاد انسانی است که خود را از رنج مبتلا شدن به پوچ‌گرایی معرفتی رها نیده است. با این حال، این فریاد در گوش آدمی پیچید و او را مغرور خویشی کرد که «من» می‌اندیشم پس هستم! اندک بودند در میان فیلسوفان غربی همچون بازگویی که داستان خدا و مرد مغرور را بیاورند. مرد مغرور به خدا گفت: «اگر من نیاشم که به این درخت فکر کنم، فکر می‌کنی باز هم این درخت در اینجا باشد؟» خداوند پاسخ داد: «اگر تو هم نباشی، من هستم؛ پس این درخت در اینجا هست.»

پس اهمیت از قیاط با جهان خارج در فلسفه بشری چنان اهمیت دارد که هر رایی در باب آن، مرز میان کفر و ایمان برای آدمی است. چگونه می‌توان ذهنیت بشری را خالق عینی‌ترین امور دانست و چگونه می‌توان عینیت خارجی را فارغ از هر گونه شناسایی ذهنیت بشری قلمداد کرد؟ این پاسخی است که بسیاری از فیلسوفان از دوره پیشاسقراطی تاکنون به خود مشغول کرده است. این مقاله به بررسی رئالیسم فلسفی در جهان معاصر می‌پردازد.

از لغت «Real» است که امروزه در زبان غربی کاربرد دارد و این لغت نیز از واژه «Res» لاتین به معنای «شیء» و «چیز» به معنای چیزهایی واقعی در خارج از ذهن است. از واژه «رئالیسم» در مکتب گوناگون به اشکال مختلفی استفاده شده است. برای مثال در نقاشی، رئالیسم به معنای وفاداری به واقعیت در اثر هنری است. در یک تلویزیونی به سبک رئالیسم دیگر نمی‌توان شاهد اقتضای خیالی ذهن هنرمند بود بلکه هنرمند - برخلاف سبک‌های ایدئالیستی و فرمالیستی - همانند یک دستگاه عکاسی آنچه را در خارج از ذهن وجود دارد به ثبت می‌رساند. رسالت هنر، نشان دادن تصویر واقعی و بزرگ‌نویسی زندگی انسان‌هاست. نه چیز دیگر. از این منظر رئالیسم هنری مکتبی متعلق به دوران مدرن است.

ادبیات رئالیستی نیز همانند هنر رئال متعلق به مدرنیته است و همین نکته باعث انتقاد از جریان‌های عقل‌گرایان ایدئالیسم و رمانتیسم در آن می‌شود. از مهم‌ترین نویسندگان رئالیستی ادبیات جهان می‌توان به تولستوی، داستایفسکی، پازاک، دککنز، فلور، دوما و فوئتان اشاره کرد که آثار آنها بازتاب واقعی اوضاع زمانه‌شان بود. پس همین اساساً، ادبیات رئالیستی غالباً یکی از مهم‌ترین منابع نقد اجتماعی بوده است. بدین ترتیب رئالیسم دارای کارکردهای آسیب‌شناسی و روش‌شناسانه در اجتماع خواهد شد. اصولاً رئالیسم انتقادی، امروزه در همین چهارچوب معنا می‌یابد. رئالیست‌های انتقادی بیش از هر چیز به شناخت روابط اجتماعی در جامعه غربی می‌پردازند. بنابراین پایبندی به فاکت‌ها و داده‌های خارجی از اصول اساسی رئالیسم است؛ برای مثال رئالیسم اخلاقی (Ethical Realism)، در مقابل آرمان‌گرایی اخلاقی، معتقد است ارزش‌های اخلاقی، اسوری عینی و خارجی هستند و نه مفاهیمی انتزاعی. در رئالیسم اخلاقی باید دید آیا برای اخلاق، شاخص‌های عینی و خارجی وجود دارد

یا نه؟ بنابراین اگر آرمان‌گرایی اخلاقی به مفاهیم اخلاقی در عرصه باید می‌پردازد. رئالیسم اخلاقی به امور اخلاقی در عرصه هست‌ها می‌پردازد.

رئالیسم دارای نلجه‌ها و گرایش‌های مختلفی است که از آن جمله می‌توان به رئالیسم جادویی، فرمالیستی، سوسیالیستی، سطحی یا ساده‌لوحانه، رمانتیسم، درونگر، انتقادی، شاعرانه، اجتماعی، سمبولیستی و سوسیالیستی اشاره کرد.^۱

اصول فلسفی

به لحاظ فلسفی، رئالیسم مدعی استقلال جهان خارج از معرفت بشری است. این موضوع چنان‌که اینک بحثی میان نومیالیست‌ها و واقع‌گرایان باشد، حکایتی تاریخی از یکی از قدیمی‌ترین مجادلات فلسفی در تاریخ تفکر بشر است. فلاسفه رئالیست کلاسیک بر این باور بودند که امور کلی یا به عبارتی کلیات (Universals) در خارج از ذهن ما وجودی عینی دارند. آنها برخلاف شک‌ساکان اعتقاد داشتند که امر خارج ذهن، یک واقعیت است و نه توهم و صرفاً اقتضای ذهن بشر. در مقابل نومیالیست‌ها یا قائلان به «فصلت‌تسمیه» معتقد بودند کلیات تنها اسم‌هایی هستند که در خارج از ذهن بشر دارای وجود خارجی نیستند. پدید می‌آید. ست این مجادله هزاران ساله در تاریخ تفکر بشری مقدمه‌ای بر شکل‌گیری مکتب عمده فلسفی خواهد بود. امروزه رئالیسم فلسفی معتقد است واقعیت خارجی فارغ از شناسایی ذهن بشر وجود خارجی دارند. به بیان بهتر، شترک (شناساگر) انسانی، مهمی در وجود واقعیت خارجی ندارد. در مقابل، ایدئالیسم فلسفی وجود واقعیت خارجی را منوط به شناسایی ذهن بشر می‌کند.

یکی از فلاسفه رئالیست به نام چورلند (H. Jorland) معتقد است پرسش اصلی متفکر یا فیلسوف رئالیست این است که «چه چیزی وجود دارد؟» (What Exist?)، در واقع چورلند نشان

می‌دهد که رئالیسم تنها می‌تواند از اموری سخن بگوید که وجود دارند و در زمره عینی‌ترین امور زندگی هستند. بنابراین اگر بخواهیم از مفهوم عدالت یا فضیلت سخن بگوییم باید پرسید آیا عدالت و فضیلت در جهان خارج وجود دارند. یا نه؟ آیا می‌توان برای عدالت و فضیلت شاخص‌های کمی تعیین کرد؟ از این منظر، اگر این چیزها تنها یک مفهوم و (Concept) باشند، که به صورت قراردادی در میان مردم وجود آمده است، نمی‌توان در مورد آن سخن گفت.

به لحاظ معناشناسی نیز هنگامی می‌توانیم از عدالت و فضیلت سخن بگوییم که در بیرون از ذهن سازگارهای معنادر با معیار رئالیستی وجود داشته باشند. بنابراین آنچه از نظر یک رئالیست اهمیت دارد قسرت بازتابی تصویری (Representational Naturalism) است. قدرت بازتابی تصویری میزان تطبیق آن با واقعیت یا امر خارجی‌ای است که امروزه در مباحث روش‌شناسی از آن با عنوان «روایی داده‌ها» یاد می‌کنند. از نظر رئالیست شرط صدق تئوری‌ها در روایی و اعتبار آنهاست. تمام گزاره‌ها باید از خصالت ارجاعی (Referential) برخوردار باشند. بدین معنی که باید ارجاعی به واقعیت داشته باشند. در غیر این صورت، خارج از محدوده گزاره‌های علمی قرار دارند. در همین نقطه است که رئالیست‌ها در مقابل پست‌مدرن‌ها قرار می‌گیرند.

همچنین باید به نظر داشت که کاربر اشاره کرد که نظریه رئالیسم آزمایشی (Experimental Realism) را ارائه داد. وی معتقد است نباید در تبیین تئوری‌ها تنها به گردآوری فاکت‌ها اقدام کرد زیرا هر چه در تبیین تئوری‌ها با این روش پیش می‌روید، تئوری بیشتر به یک داستان شباهت پیدا می‌کند؛ بنابراین باید به صورت مداوم تئوری‌های خود را مورد آزمایش قرار دهیم؛ چون پدیده‌های ما چیزی نیستند که پاسود در مورد آنها یک قانون کلی نگاشته.

ترمیم‌نوسازی
 ریشه‌واژه رئالیسم به لحاظ ترمینولوژیک

بر اساس نظر رابرت کوزل، رئالیسم در این است که میان ۲ چیز ارتباط برقرار کند. باور ما (Belief-State) و شرایط صدق تئوری‌ها (Value-Condition). در واقع در نظر کوزل، باورها باید به مثابه اموری ذهنی، انعکاسی باشند از شرایط صدق. به مثابه اموری عینی. از این جهت نوعی هم‌نگی میان ذهن و عین مورد توجه رئالیست‌ها قرار دارد که در آن البته وجوه عینی قابل استه بر همین مبنا رئالیست‌های ناتورالیست بر این باورند که فلسفه باید تابع علم باشد و از تلاطم علم می‌توان به فلسفه رسید.

آنچه از این بحث استنتاج خواهد شد نوعی وحدت در معرفت‌شناسی خواهد بود «کواپن» بر این باور است که علم و فلسفه در نهایت به یک شناخت خواهند رسید پس تفکیک نگه‌کنش میان پدیدار (Phenomenon) و پدیده (Nomen) در اینجا جایگاهی ندارد. تأکیدی که تاکنون بر اساس تفکر کلتی بر «فاعل شناسا» می‌شد و تمایزی که میان حقیقت و واقعیت وجود داشته در میان رئالیست‌ها به نوعی وحدت منجر می‌شود. در نظر رئالیست‌ها، رسیدن به واقعیت (Real) لزوماً به معنای رسیدن به حقیقت (Truth) نیز هست و نباید تفکیکی میان این دو حوزه قائل شد. در این نقطه، می‌توان شاهد مباحث رئالیست‌های علمی بود. در رئالیسم علمی (Scientific Realism) امور و موجودات علمی به حکم شناسایی علم می‌توانند موجودیت خارجی داشته باشند. در واقع سوزه جایگاهی در شناسایی امور فیزیکی یا علمی ندارد. امور علمی دارای نوعی استقلال نسبت به ذهن هستند. در رئالیسم علمی برخلاف ابزارگرایی (Instrumentalism)، نظریه‌های علمی تنها ابزارهایی برای تبیین و استنتاج نیستند بلکه به صورت واقعی در خارج وجود دارند. در رئالیسم علمی، تبیین‌های علمی به تنهایی می‌توانند آنچه را در خارج وجود دارد، مورد شناسایی قرار دهند و از این جهت نیازی به توجیهات فلسفی ندارند. علم می‌تواند فارغ از پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها به شناخت کاملی از جهان خارج دست یابد.

گروور ماکسول (Grover Maxwell) معتقد است در ابزارنگاری، نظر به ما همچون چینه‌های صابونی هستند که از یک طرف به مقدمال مشاهده‌ای به آنها وارد می‌شود و از سوی دیگر، نتایج مشاهده‌ای صحیحی بیرون می‌آید اما هیچ تبیینی برای اینکه چرا این چینه‌های صابون تا این اندازه موفقند وجود ندارد. ولی در دیدگاه رئالیستی می‌توان گفت دلیل این پیش‌پس‌های موقوف صدق گزاره‌های مندرج در تئوری است. دیدگاه «مکسول» مبتنی بر این فرض است که شهادتی بین فعالیت علمی و فلسفی وجود ندارد. از این رو، با مسائل اجتماعی نیز می‌توان مانند مسائل علمی برخورد کرد.

سرورزه تجربه‌گرایی ساختی (Constructive Empiricism) به عنوان مهم‌ترین رویکرد ضد رئالیستی است که با نقد تجربه‌گرایی سنتی و رئالیسم علمی، بنیادهای نظریه جدیدی را مطرح کرد. «فرانس» در کتاب «سوزه علم» در تجربی که بر مبنای هدف علم ارائه داده معتقد است: «هدف علم ارائه تئوری‌های صحیح درباره عالم نیست و توفیق یک تئوری را هیچ‌گاه نباید با صدق آن یکی دانست» از نظر «فرانس» صدق یک تئوری در گرو تأیید آن از سوی دانشمندان نیست.

تفاوت این دیدگاه با رئالیسم روشن است. به نظر رئالیست، اگر کسی یک تئوری دره یعنی صدق آن را نیز پذیرفته است ولی به نظر ضد رئالیست، چنین کسی مدعی صدق آن تئوری نیست بلکه او صرفاً وجود برخی مزایا را برای آن قابل استه مثلا معتقد است که آن تئوری مناسبت تجربی (Empirical Adequacy) و نیز جامعیت (Comprehensiveness) و مقبولیت (Acceptability) نسبت به اهداف مختلفی را دارد.

رئالیسم مستقیم و غیر مستقیم رئالیسم بر مبنای فرض فرار دادن وجود شیء خارج به انواع تقسیم می‌شود.

الف- رئالیسم مستقیم (Direct Realism)

ب- رئالیسم غیر مستقیم (Indirect Realism)

رئالیسم مستقیم مکتبی است که همه امور را در چهار چوب مشاهد می‌بیند یعنی انسان خود را به طبیعتی که در آن قرار دارد و اصولاً حس‌های تجربی محدود می‌کند. در مقابل، رئالیسم غیر مستقیم معتقد است نباید به امر تجربی محدود شد بلکه باید به جنبه‌های مانع تجربی نیز توجه کرد آنچه می‌توان آن را به مثابه نقطه تمایز رئالیسم مستقیم و رئالیسم غیر مستقیم در نظر گرفت، مفهوم طبیعت انگاری (Naturalism) است که امروزه با «ویلارد کواپن» شناخته می‌شود. «کواپن»

ناتورالیسم را به این معنی می‌داند که شناخت را می‌توانی

تنها در چهار چوب علم و نه فلسفه مقدم بر آن، به دست آورده بنابراین ناتورالیسم با طبیعت انگاری شگفت‌ناکی از علم‌گرایی (Scientism) است. رویکردی شبه پوزیتیویستی را تشکیل می‌دهد. رئالیسم مستقیم و ناتورالیسم از این منظر، آرزوی یکسانند.

یکی از مفاهیم محوری در اندیشه «کواپن» واژه فلسفه پیشینی (Prior Philosophy) است. فلسفه پیشینی که نوعی علم حضوری است، از جابج به دوتالیسم دکارتی در تفکیک میان سوزه و تجربه دارد. این فرض دکارتی که می‌توان بیرون از جهان واقعیت و استنتاج عقلی جهان را شناخت. در ناتورالیسم اعتداری ندرده بنابراین چون دانش ما محصول واقعیت است، علم حضوری اهمیت خود را از دست می‌دهد و معرفت نوعی چیز بیرونی می‌شود. در واقع ناتورالیسم به زیر کشی سوزه از سر بر قدرت است. دیگر شناخت نمی‌تواند بدون در نظر داشتن امر واقع صورت پذیرد.

کواپن در مقاله‌ای با نام (Exist And Qualification) به اینک فلسفه مقدمه و مبنایی برای علم قرار بگیرد انتقاد می‌کند و فلسفه را تنها چیزی در ادامه علم می‌داند. کواپن در این مقاله علم و فلسفه را به ۲ فلسفه تقسیم می‌کند که در یک قایق نشسته‌اند و موفقیت آنها در گرو این است که هر دو در حالی که در این قایق نشسته‌اند، آن را تعمیم کنند. بنابراین واقعیت در عرصه علم و فلسفه تفاوتی ندارد. به همین دلیل فلسفه فقط باید تنها در چهار چوبی علمی سخن بگوید و به لحاظ روش شناختی نیز تابع علم باشد. از همین جهت است که به زعم کواپن علوم اجتماعی باید تابع علوم طبیعی باشند. نباید به نظر

غیر منطقی باشد اما کواپن معتقد است تئوری‌های علوم اجتماعی نیز همانند علوم طبیعی باید از خصصت پیشینی‌پذیری برخوردار باشند. تئوری علوم اجتماعی اگر قابلیت پیشینی‌نداشته باشند از اعتبار برخوردار نیست. برای مثال یک تئوری در مورد انقلاب، هنگامی از اعتبار برخوردار است که بتواند پیش‌بینی کند. اصولاً در دیدگاه رئالیست‌های مستقیم و به خصوص کواپن، امر فوق علم (Extra-Scientific) در حوزه فلسفه نیست و دوگانه انگاری فلسفه و علم در اینجا از میان برداشته می‌شود.

رئالیسم غیر مستقیم به مثابه نقدی بر رئالیسم مستقیم شکل گرفت که در آن در رویکردی ضد کلتی جایگاه سوزه نادیده گرفته شده بود و بر اساس روش علمی گراهام «ویلارد کواپن» تمامی گزاره‌ها باید خود را به تأیید علم و واقعیت خارجی می‌رسانند. در اینجا نقش هیولاری پوتنام - استاد ریاضی دانشگاه هاروارد - بسیار پر رنگ است. پوتنام این ایده را مطرح کرد که واقعیت می‌تواند به صورت گوناگون وجود داشته باشد که همگی آنها هم از خصصت «Real» بودن برخوردار باشند. از نظر «پوتنام» واقعیت چیز واحدی نیست. بنابراین، ایده ما می‌تواند به فاکت‌های مختلفی ارجاع داده شوند. پوتنام همچنین - متأثر از پست‌مدرن‌ها - معتقد است اصولاً ذهن انسان نمی‌تواند واقعیت را بشناسد.

رئالیسم را بشناسد بنا بر این کسی نمی‌تواند ادعا کند که

به امر واقع رسیده است. بنابراین پوتنام یکی از مخالفان نظریه باز نماندگی و ارجاعی بودن داده‌های ذهنی است. در نظر او، شرایط صدق تئوری در این نیست که باز نماندگی از خارج باشد. آنچه پوتنام مطرح کرد، در رئالیسم درونی (Internal Realism) می‌نماند. پدین معنی که واقعیت بر اساس قطبایی که بدون ذهن ایجاد می‌شود شکل می‌گیرد. فلسفه در قطبایی یا خارج از صاحب‌های که بر این مکی به پوتنام دارد. پوتنام معتقد است: «آنچه صدق می‌کنیم بستگی دارد به آنچه هست. به اضافه افزودن ذهن متفکر» تئوری پوتنام پذیرش نسبی سوزه از سوی رئالیست‌هاست. بنابراین پوتنام را می‌توان در زمره فیلسوفان کلتی معاصر قرار داد. بر همین اساس، امروزه و رئالیسم غیر مستقیم پوتنام در عنوان فلسفی، به صورت realism یعنی با «Realism» کوچک متمایز می‌شود.

پوتنام معتقد است رئالیسم دچار انسان‌زدایی شده است. بنابراین از رئالیسم یا چهره انسانی (Realism With Human Face) سخن می‌گوید. وی با تفسیر سخن «ویلیام» معتقد است ما باید به انسان برگردیم و ثبوتی را که در نظریه‌های معرفت‌شناسی وجود دارد از میان برداریم. آنچه پوتنام در نظریه ذهنی حقیقت (Subjective Theory of Truth) مطرح می‌کند این است که باید دو انگاری میان ذهن و عین از میان برچیده شود. در واقع وی مخالف این است که یک چیز صرفاً ذهنی یا صرفاً عینی باشد.

پاسخگو که پوتنام به سؤال «صلوات چیست؟» با «فضیلت چیست؟» می‌دهد، همچنان رنگ و بوی رئالیستی دارد. زیرا وی هم معتقد است باید مابین این دو خارج وجود

دلشسته باشد که مورد شناسایی قرار گیرد اما آنچه پوتنام را از رئالیست‌های مستقیم چنان می‌کند این است که وی شناخت را منحصر در اقدام‌های حسی نمی‌کند بلکه ذهن نیز می‌تواند در این شناسایی نقش داشته باشد. در اینجا پوتنام به عنوان یکی از منتقدان پوزیتیویسم مطرح است. انتقاد وی به پوزیتیویست‌ها نقد حقیقت واحد شناخت‌پذیر از طریق اقدام حسی است. پوتنام در این باره به شیوه هابرماس معتقد است رابطه و پیوند تنگاتنگی میان آ مفهوم حقیقت و عقلانیت وجود دارد. حقیقت در خارج از حالت عقلانیت (ذهن عقلانی) نیست. دست‌نیافتنی است پس برای شناخت حقیقت به ناچار باید عقلانیت را از شناخت نقد دیگری که از جنب پوتنام متوجه رئالیست‌های مستقیم است، انتقاد وی بر قابلیت پیش‌بینی‌پذیری تئوری‌های اجتماعی است که پیش از این کواپن مطرح کرده بود. از نظر پوتنام شرط صدق تئوری هرگز در قابلیت پیش‌بینی آن نیست بلکه آنچه مهم است قابلیت مفید بودن (Usefulness) تئوری‌هاست.

پوتنام تحت تأثیر پراگماتیسم رورتی معتقد است نظریه‌ها به میزانی که به فایده نظر دارند به واقعیت نزدیک هستند. بنابراین ارتباط نزدیکی میان مفهوم مفید بودن و واقعیت وجود دارد.

پوتنام همچنین مفهوم هم‌ارزی تئوری‌ها را مطرح می‌کند. پدین معنی که عینیت و اعتبار تمام تئوری‌ها به یک اندازه است. ارزش‌ها به همان اندازه از عینیت برخوردارند که میز و صندلی عینی‌اند. بنابراین هیچ یک در دیگری برتری ندارند.

از این منظر، ارزش‌ها نیز در شناخت شناسایی از امرت فوق‌الحدای برخوردار هستند. رسیدن به دانش بدون در نظر گرفتن ارزش‌ها غیر ممکن است. ارزش‌ها به اندازه تجربیاتی که ما از جهان خارج داریم در شناخت ما دخالت می‌کنند و نمی‌توان نقش آنها را نادیده گرفت.

بر همین مبنا پوتنام یکی از اعضای جناحی خود را مطرح می‌کند و معتقد است پوزیتیویسم رویکردی نسبی‌گراست. نقدی که پوتنام به پوزیتیویسم وارد می‌کند به این لحاظی بی‌طرفی ارزشی (Value-Neutrality) از سوی پوزیتیویست‌هاست.

به زعم پوتنام پوزیتیویست‌ها مدعی کنار گذاشتن ارزش‌ها از بحث علمی‌اند و این در حالی است که آنها به دلایل فقدان ملاک معرفتی در مورد ارزش‌ها دچار بی‌تصمیمی شده‌اند و قادر به تصمیم‌گیری در مورد ارزش‌ها نیستند. پوتنام معتقد است اگر پوزیتیویسم سکوتی را که نسبت به ارزش‌ها اختیار کرده کنار بگذارد دچار نسبی‌گرایی خواهد شد. آنچه پوتنام ارائه می‌دهد نقدی از درون به رئالیسم است.

بی‌نوشت‌ها:

- 1- <http://www.iran-ghalam.de/2Haupt/347.IITM>
- 2- Bas van Fraassen, The Scientific image, Oxford university press, 1980, p81
- 3- قلمی نید علی‌صا تجربه‌گرایی ساختی و رئالیسم علمی، فصلنامه فلسفه، شماره ۱
- 4- مکی، برهان، مردان گذشته، ترجمه مرتضی فولادوند، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۰
- 5- Seeta: Putnam, H. Reason, Truth and History, Cambridge, Cambridge University Press, 1981.
- 6- See to: Devitt, M., (1991a) Realism and Truth (Princeton: Princeton University Press, 2nd Edition).